

روایهای ممنوع مجاهد

منصور حکمت

رهبری مجاهدین بطرز غریبی مفتون قدرت دولتی و تشریفات و مراسم و ملحقیات آن است. هر حزب سیاسی جدی طبیعتاً برای قدرت سیاسی تلاش میکند، ابزاری که امکان میدهد برنامه و اهدافش را به اجرا در بیاورد. اما علاقه مجاهدین به قدرت دولتی از این جنس نیست. زمینی نیست. سیاسی نیست. یک شیفتگی نیمه مذهبی نیمه کودکانه است. گویی رسیدن به دولت مرحله غایی تعالی خود سازمان یا سرنوشت مقدر رهبران آن است و یا کاخ ریاست جمهوری مصداق این جهانی بهشت است. قدرت دولتی برای مجاهد یک رویای مجذوب کننده است. کلمات رئیس جمهور، رهبر، نخست وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده، و امثالهم طنین عجیبی در میان اینها دارد. و درست مانند کودکانی که عروسکهایشان را گرد میچینند و رویاهایشان را بازی میکنند، اینها هم غالباً مشغول "دولت بازی" هستند: "حالا من رئیس جمهور"، "حالا تو نخست وزیر". پایان این بازی معلوم نیست. این دور اخیر، که قرار شده در آن "حالا مریم" رئیس جمهور شود و با تعدادی از عروسکها، در شکل هنرمند و شاعر و نویسنده و ورزشکار، در اروپا مهمان بازی کند، قطعاً بازی آخر نیست. با سجده ای که اینها بر نام فامیل خود میکنند، آخر این ماجرا، چه در تهران و چه در واحه ای در جنوب عربستان، به احتمال قوی اعلام سلطنت و برگذاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود.

اما اگر این صرفاً یک بازی بود، اگر صرفاً کودکانه بود، شاید همه به تماشا می نشستیم و با جست و خیز بازیگران و شیرینکاری هایشان سرگرم میشدیم. اما این عرصه سیاست و جنگ قدرت است که در جهان امروز معانی فوق العاده دهشتناکی پیدا کرده است. مساله جدی است، حتی اگر مجاهد خود جدی نباشد. عواقب زمینی برای انسانهای واقعی دارد، حتی اگر مجاهد خود در عالم رویاهایش سیر کند.

نکته اساسی اینست که به حکم شرایط عینی اجتماعی و سیاسی در ایران، به حکم مشخصات این دوره تاریخی خاص و بالاخره از همه مهمتر به حکم خصوصیات خود سازمان مجاهدین و استراتژی مبارزاتی اش، قدرت دولتی برای این سازمان یک میوه ممنوعه است. این شرایط، به قدرت رسیدن مجاهدین یا شورای ملی مقاومتشان بعنوان "دولت ایران" را منتفی میکنند. ببینیم چرا:

بعد از جمهوری اسلامی:

مجاهد، قهرمان کدام داستان؟

در تبیین کلیه نیروهای سیاسی اپوزیسیون ایران از سیر اوضاع سیاسی آتی ایران تا امروز یک فرض مشترک و بسیار

مهم وجود داشته است که اکنون متأسفانه باید بطور جدی زیر سوال قرار داده شود. همه نیروها، از راست و چپ، و با هر سیاست و استراتژی ای در صحنه مبارزه با رژیم موجود، روند آتی اوضاع را بصورت تغییر حکومت مرکزی در ایران و جایگزینی رژیم اسلامی با یک رژیم دیگر تصویر میکنند. یکی این را حاصل انقلاب توده مردم و دیگری محصول کودتای نظامی یا تغییر تدریجی رژیم موجود میبینند، یکی حکومت آتی را چپ و آزادیخواه و دیگری راست و مستبد تجسم میکند، یکی یک نظام سیاسی سکولار و مدرن و دیگری حکومتی قومی یا مذهبی را انتظار میکشد. اما بهرحال در تبیین همه اینها یک "دولت" جای خود را نهایتاً به "دولت" دیگری میدهد. در این تبیین، بحران و کشمکش و انقلاب و کودتا و غیره بهر رو حلقه ای است که میان دو موقعیت "غیر بحرانی" و "متعارف" قرار میگیرد. در انتهای این پروسه، جامعه سر جایش است، دولت سر جایش است، زندگی اقتصادی سر جایش است. دولت دولت است، مردم مردمند و ایران ایران است. اما در پرتو موقعیت سیاسی و اقتصادی ایران و رویدادهای مهم بین المللی، این فرض دارد بطور روزافزونی ناموجه میشود. سیر محتمل دیگری دارد بتدریج طرح میشود و آن اینست که روند فروپاشی جمهوری اسلامی به یک جنگ و کشمکش داخلی کشدار و کامیاب دائمی، ترکیب پیچیده ای از ملوک الطوائف نظامی، اشغال خارجی و تجزیه جغرافیایی و بعضاً قومی کشور منجر گردد. سیر اوضاع سیاسی کشورهای مختلف در دوره پس از پایان جنگ سرد، از یوگسلاوی و افغانستان، تا رواندا و سومالی و کشورهای شوروی سابق نشان دهنده ابعاد باور نکردنی مشقاتی است که این سناریوی دوم به توده میلیونی مردم تحمیل میکند. اگر سناریوی اول را سناریوی متعارف یا "سفید" نام بگذاریم، این سناریوی دوم تازه با ارفاق میتواند "سیاه" لقب بگیرد. این یک کابوس واقعی است که امکان وقوع آن روزبروز بیشتر میشود. شیوه برخورد نیروهای سیاسی به این احتمال دوم، و بطور مشخص داشتن یک سیاست روشن برای اجتناب از وقوع سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم مرتجع اسلامی، خود، مانند برنامه و اهداف اجتماعی احزاب، یک شاخص مهم ارزیابی آنهاست.

بعلاوه، مهم اینست که طیف وسیع نیروها و جریانات سیاسی چه در حکومت و در اپوزیسیون، هریک بنا بر مشخصات سیاسی و سازمانی اش، جایگاهش در جامعه و در رابطه با طبقات اجتماعی، استراتژی و اهداف و روشهایش، با یکی از این دو سناریو بیشتر تناسب دارد و وجود و فعالیتش به تحقق یکی از این دو بیشتر خدمت میکند. اگر دقت کنیم میبینیم مجاهد فقط میتواند شخصیتی، آنهم فرعی، در سناریوی دوم، یعنی سناریوی سیاه، باشد.

استراتژی مجاهدین

استراتژی خود مجاهدین برای کسب قدرت و تشکیل دولت کودکانه و خیالی است. این استراتژی یش از هر چیز ملهم از شیوه قدرت یابی خمینی است، با این اشکال کوچک که تفاوتهای بسیار مهمی که میان تقریباً تمام فاکتورهای دخیل در جریان سقوط رژیم سلطنت با شرایط امروز وجود دارد را یکسره ندیده میگیرد.

مفهوم کلیدی برای مجاهدین کلمه "آلترناتیو" است. اصل اساسی در استراتژی مجاهدین اینست که خود را، در هر بسته

بندی تشکیلاتی که مناسب باشد، نظیر شورای ملی مقاومت و غیره، بعنوان آلترناتیو سیاسی و عملی رژیم موجود تثبیت کند. "آلترناتیو" مقوله ای است که در برابر ایده ها و فرمولهای قدیمی نظیر "سازماندهی و رهبری انقلاب"، "کسب هژمونی"، "پیروزی نظامی" و غیره علم میشود. مجاهدین قصد ندارند و قرار نیست شورش، انقلاب، جنبش رهاییبخش، کودتا و غیره ای را علیه رژیم اسلامی برپا کنند و بر این مبنا به قدرت برسند. فرض اینست که خود مردم بهرحال از رژیم اسلامی به تنگ خواهند آمد، بحران سیاسی و اقتصادی دیر یا زود رژیم اسلامی را فلج میکند و به سراشیب سقوط میراند. وظیفه مجاهدین اینست که تا آن مقطع خود را بعنوان "آلترناتیو" طبیعی و بدیهی رژیم در شرف سقوط به کرسی نشانده باشند. خود پروسه سرنگونی، قدرت را در اختیار جریان اصلی اپوزیسیون قرار خواهد داد. مجاهد نباید کسی را شکست بدهد، بلکه باید نفر اول در صف کاندیداهای تشکیل حکومت بعدی باشد. و این البته مشابه پروسه ای است که خمینی و جریان اسلامی را بقدرت رساند. مسلمین جناح خمینی تا چند ماه قبل از قیام جریان حاشیه ای در کل اپوزیسیون ضد سلطنتی بودند. سهمی جدی در براه اندازی انقلاب ۵۷ و از آن مشخص تر در مبارزات سیاسی یک دوره قبل از آن نداشتند، اما به ترتیبی، که پائین تر به آن میرسیم، توانستند شعارها و شخصیتها و جریانشان را به عنوان آلترناتیو رژیم شاه به کرسی بنشانند و حتی نتیجه قیامی را که خود تلاش کرده بودند مانع آن شوند، به کیسه خود بریزند.

اما چطور میتوان آلترناتیو شد؟ این عنوان را چه مرجعی اعطاء میکند؟ اعتبارنامه آدم را چه مقامی باید تأیید کند؟ پاسخ مجاهد اساسا شبیه پاسخی است که جریان خمینی به مساله داد. قبله سیاسی اصلی، غرب و دول غربی هستند. این قدرتها هستند که باید نهایتا جریان مدعی حکومت بعدی در ایران را با منافع دراز مدت و احتمالا بعضا حتی تاکتیکی خود سازگار ببابند. و همین ها هستند که از این توان تبلیغاتی، مادی، سیاسی و دیپلماتیک برخوردارند که جریانی را که تأیید میکنند بعنوان یک آلترناتیو سیاسی عرضه کنند و بشناسانند. رژیم خمینی محصول نشست گوادلوپ بود. آخوند نسبتا گمنامی، (در قیاس با شهرت جریانات چریکی فدایی و مجاهد، حزب توده، جبهه ملی، روشنفکران لیبرال چپ و غیره) را از عراق به فرانسه بردند و زیر نورافکن قرار دادند. انقلاب را اسلامی و مردم ایران را یکجا مریدان و مقلدان حضرت آیت الله معرفی کردند. به اشکال مختلف، تلویحا و صریحا، اعلام کردند که به حکومت این جریان راضی اند و آن را آلترناتیو واقعی رژیم شاه میدانند. به ارتش دست ساز و جبهه ملی مطیع شان فهماندند که باید با آن کنار بیایند و بالاخره آدم فرستادند تا قدرت را از شاه تحویل بگیرد و قبل از هجوم مردم تحویل اینها بدهد. مجاهد امیدها و انتظارات مشابهی دارد. آلترناتیو شدن از نظر مجاهد یعنی دریافت این بلیط از دول غربی.

اما این استراتژی برای مجاهد یک بعد مهم داخل کشوری هم دارد. از نظر مجاهدین اولاً، مردم ایران، و تجسم و تصور آنها از احزاب و جریانات سیاسی در سرنوشت آتی قدرت، بهرحال نقشی بازی میکنند و از این مهمتر ثانياً، نفس به کرسی نشاندن خود در اروپا و آمریکا، مستلزم ارائه خود بعنوان یک نیروی فعال اپوزیسیون داخل کشوری، با یک پایه مادی در میان مردم و اهرم های دخالت در داخل کشور است. اما به همین اعتبار، این فعالیت "داخل کشوری" باید پر

سر و صدا و اساسا تبلیغاتی، نمایشی و مطبوعات پسند باشد. اینکه مردم ایران خود چه برداشتی از این سازمان دارند و چقدر در معرض فعالیت سیاسی آن هستند، نسبت به اینکه همین مردم از زبان رسانه های غربی راجع به مجاهد چه می شنوند فرعی است. به زعم مجاهد، باز همانطور که ظاهرا تجربه خمینی نشان داده است، تائید آمریکا و فرانسه و انگلستان، خود موثرترین حربه در جلب افکار عمومی در خود ایران است. فعالیت رو به ایران مجاهد هم لاجرم باید در اساس جهتگیری و مضمونی خارج کشوری داشته باشد. خمینی برای مثال میتواند نشان بدهد که در خود ایران پایگاه دارد. میتواند نشان بدهد که هنوز تعصبات مذهبی و اقشار قابل تحریک توسط مذهب وجود دارند. میتواند نشان بدهد که شبکه وسیع مساجد و آخوندها و نماز جمعه ها میتواند بعنوان یک ماشین فعالیت سیاسی بکار گرفته شوند. بعلاوه خود غرب توان بالقوه اسلام و سلسله مراتب دینی در کشورهای خاورمیانه را در براه اندازی حرکت های ارتجاعی و ضد کمونیستی به خوبی می شناخت.

برای آلترناتیو شدن، مجاهد نیز باید اعتبار نامه داخل کشوری اش را تهیه کند. فعالیت مجاهد در خاک عراق و ژست های نظامی مختلفش قرار است به این خدمت کند. خود مجاهد هم میداند که چند گروهان متشکل از فک و فامیل ها و هواداران اعزامی از اروپا، با سیزده هلیکوپتر و یازده تانک قرضی و غیر قابل سرویس، در دنیای نظام امروز حتی برای فائق آمدن به نیروهای وفادار به کدخدای اولین ده سر راه کفاف نمیدهد. اما مجاهد این را هم میداند که این دنیای اپوزیسیون های مسلح در جوار مرزها و سخن گفتن از "اشغال" و "تعرض" و "آتش بس" و غیره است، و این ژستها برای ملاقات گرفتن در پایتخت های اروپا و جلب کردن ژورنالیست های نان به نرخ روز خور و جنجالی نویس، کارساز است. این هدفی است که مجاهد در دوره های مختلف به اشکال گوناگون برای مثال با خارج کردن رامبویی بنی صدر و اعلام حمایت ارتش از خویش، با جلوه دادن خود بعنوان نیروی مورد حمایت خودمختاری طلبان در کردستان و احزاب متفرقه در اپوزیسیون ایران و با دست زدن به "عملیاتی نظامی" و غیره دنبال کرده است. این فعالیتها اساسا تبلیغاتی - نمایشی است و هدف آن کمک به برسمیت شناخته شدن مجاهد بعنوان نیروی اصلی اپوزیسیون و آلترناتیو حکومت از جانب دول و افکار عمومی در غرب است.

تضادها و تناقضات

مشکلات استراتژی مجاهدین و تناقضات آن با واقعیات عینی یکی و دو تا نیست. حقیقت اینست که این استراتژی از بنیاد بر یک تصور بچه مدرسه ای از دنیای سیاست مبتنی است. بگذارید به برخی از این تناقضات فقط فهرست وار اشاره کنیم:

۱- دوره عوض شده است. دول غربی، که شاید برای چند دهه اول اواسط این قرن آزادی عمل نسبتا وسیعی در شکل دادن به رژیم های سیاسی برخی کشورهای تحت سلطه داشتند، اکنون فاقد آنچنان اهرم های موثری در عرصه سیاسی حتی عقب مانده ترین و وابسته ترین کشورها هستند. خود عروج جمهوری اسلامی و جریان اسلامی در خاورمیانه و شمال

آفریقا نشان دهنده شروع تغییر روابط عملی ابرقدرتها با دول و جریانات بورژوازی در سطح محلی بود. از اشغال سفارت آمریکا در ایران تا قضایای اخیر سومالی و عراق و امروز هائیتی، نشان دهنده این است که قدرتهای غربی حتی در قبال خودی ترین، وابسته ترین و مرتجع ترین رژیمهای بورژوازی در کشورهای کوچک، توان مانور زیادی ندارند. دوران پس از جنگ سرد این روند را به اوج رساند. امروز، بویژه در متن چرخشها و ابهامات عظیم بین المللی، کمابیش هر کانون و محفل بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، متقاعد شده است که با اعمال فشار، با استقامت بر مواضع خویش، با جا نزدن، و بعضا حتی با ماجراجویی و اعمال خشونت، میتواند سهم بیشتری در تقسیم قدرت سیاسی و اقتصادی در صحنه جهانی از ابر قدرتها طلب کند. مجاهد هنوز در دوره استعمار نو و آموزشهای جبهه ملی و نهضت آزادی سیر میکند و تصور خود از سیاست را از آن دوره میگیرد. اما دنیا عوض شده است.

رژیم شاه در زمره آخرین حکومتهای کودتایی و فرمایشی آمریکا در مناطق نفوذش، لااقل خارج آمریکای لاتین، بود. نفس انتقال حمایت آمریکا از شاه به خمینی برای بسته شدن پرونده رژیم سلطنت کافی بود. اما رژیم اسلامی در این موقعیت نیست و مردم هم آن مردم نیستند. نه جمهوری اسلامی با آلترناتیو شدن فرضی مجاهد در انظار دول غربی، به تشتت کشیده میشود و نه مردم، در دنیای امروز، نفس حمایت آمریکا و غرب از حزب و جریانی را مبنایی برای آلترناتیو دیدن آن میشمارند. بخصوص تجربه نیکاراگوئه، آنگولا و افغانستان و عراق و حتی خود ایران، نشان میدهد که غرب نیز بطور روز افزونی از این نوع "آلترناتیو" های "مسلح" برون مرزی صرفا برای اعمال فشار و ایجاد اصلاحات و تعدیلاتی در وضع موجود و رژیمهای موجود استفاده میکند. در یک کلمه مجاهد دیر به بارگاه غرب رسیده است. حتی برسمیت شناخته شدن مجاهدین بعنوان آلترناتیو غرب در مقابل جمهوری اسلامی، که بشدت نامحتمل است، آنها را چندان به تشکیل دولت بعدی در ایران نزدیک نمیکند.

۲_ مجاهد مشخصات یک آلترناتیو سیاسی و دولتی را ندارد. مجاهد امروز (در تمایز با مجاهد دوران مشی چریکی) یک فرقه صرف است. یک جریان با ریشه اجتماعی که اعتراضات و امیال و آرمانهای اقل و بخشهایی از یک جامعه، ولو بخشهایی عتیق و حاشیه ای، را منعکس بکند نیست. حتی برخلاف انشعابات مذهبی، مشخصات عقیدتی این فرقه و علل خروج آن از بستر رسمی مشخص نیست. اصول فکری و سیاسی این جریان کاملا مواج و دلبخواهی است و بسته به مصالح فرقه در هر مقطع توسط قائد آن ابراز میشود. این جریان میتواند بسته به نیاز بعنوان یک جریان میلیتانت مذهبی با عکس خمینی، یا یک جریان لیبرال اسلامی با عکس طالقانی و یا یک جریان ناسیونالیستی با عکس مصدق ظاهر شود. برای مردم ایران نظام سیاسی و اقتصادی و معیارهای فرهنگی و ضوابط اداری جامعه ای که مجاهدین زمام امور را بدست گرفته باشند قابل پیش بینی نیست. اینها پرچم چیزی و کاری را در دست ندارند. نماینده چیزی و کاری و اعتراضی و آرمانی در خود جامعه نیستند. تنها ابعاد ثابت و قابل مشاهده شخصیت سیاسی اینها اینست که اولاً، رهبری آنها شیفته کسب قدرت دولتی است و ثانیاً، مستقل از اینکه چقدر مذهب در تبلیغات شان کمرنگ و پر رنگ باشد، از اسلام برخاسته اند و تربیت اسلامی دارند.

حتی در اوج نئوکولونیالیسم هم به تخت نشاندن یک فرقه فاقد هویت سیاسی در یک کشور ۶۰ میلیونی غیر ممکن بود. امروز به طریق اولی این کار نشدنی است. تنها جریانات ریشه دار اجتماعی، جریاناتی که در بستر یک سنت مبارزاتی و اعتراضی تعریف شده پا به حیات گذاشته اند میتوانند در نقطه عطفهای تاریخی بعنوان آلترناتیوهای در برابر کل جامعه ظاهر بشوند. جامعه دارالمجانین نیست. اردوی پیشاهنگی و خوابگاه دانشجویی نیست. سنت سیاسی دارد، حافظه تاریخی دارد و سیاست در آن به بنیادهای اقتصادی و طبقاتی جامعه مرتبط است.

باز مقایسه جریان خمینی با مجاهد میتواند گویا باشد. خمینی در متن سنتهای سیاسی ریشه دار اما بعقب رانده شده در ایران، مشروعه چی گری و پان اسلامیسیم، ظهور کرد. اینکه چنین جریانی یک نوبت تاریخی مجدد برای ابراز وجود یافت، مدیون تقابل استراتژیکی در سطح جهان و معادلات جنگ سرد بود. اسلام خمینی در ظرفیتی جدید، بعنوان ابزاری نویافته در مقابله غرب با بلوک شرق و با رشد چپگرایی و کمونیسم کارگری، به کار گرفته شد. جریان خمینی بر آنتی مدرنیسم و غرب ستیزی خرده بورژوازی مستاصل یک کشور تحت سلطه آمریکا سوار شد. جریان اسلامی بطور واقعی در برابر الگوی جامعه پیشین، یک مدل قابل تشخیص از اقتصاد و سیاست را قرار داد که عناصر مهمی در آن، از خودکفایی اقتصادی تا سیاست خارجی غیر متعهد، از حمله به مدرنیسم و فرهنگ غربی تا هژمونی طلبی در منطقه، با پلاتفرم سیاسی بخش اعظم اپوزیسیون بورژوازی رژیم شاه، از راست آریایی پرست تا چپ خلقی، مشترک بود، و لذا بطور عینی کل این اپوزیسیون را بدنبال خود کشید. با جمهوری اسلامی، جامعه برای دوره ای از سر توهم، استیصال و نهایتا اجبار، به یک سنت سیاسی کهنه در اپوزیسیون ایران فرصت داد تا در شرایط متفاوت و در اشکال استحال یافته ای بعنوان یک آلترناتیو حکومتی عمل کند.

اما مجاهد در این عوالم نیست. یک سازمان بی ریشه غیر اجتماعی و نمایشی است. مجاهد نه فقط فاقد یک سیمای تعریف شده سیاسی، بلکه همچنین فاقد هر نوع مطلوبیت دورانی برای طبقات اجتماعی است.

۳_ مجاهد فاقد مشخصات عقیدتی و برنامه ای لازم برای نیل به قدرت است. نه فقط این، بلکه اثباتا دارای ایدئولوژی مزاحم و نامناسبی است. اینکه در تقابل با استبداد سلطنتی و طرفدار غرب مردم بهرحال آلترناتیو اسلامی را بیازمایند، امری قابل تصور بود. اما معلوم نیست چگونه قرار است مردمی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند، مجددا یک آلترناتیو اسلامی دیگر را سر کار بگذارند. معنی این حکم این است که مجاهد نمیتواند در همسوئی با مردم و یا توسط انقلاب مردم به قدرت برسد. بلکه باید، اگر بخواهد و بتواند، علیه انقلاب قدرت را کسب کند. اسلامیت نهضت آزادی، برای مثال، برای این جریان یک امتیاز محسوب میشود. زیرا آن را به یک کاندید واقعی کسب قدرت، در حالتی که رژیم اسلامی قرار باشد بتدریج و از درون تغییر کند، بدل میکنند. اما اسلامیت مجاهد تماما نقطه ضعف است، زیرا میخواهد در شرایطی بقدرت برسد که مردم توانسته اند رژیم اسلامی را بزیر بکشند. جامعه فقط تا آنجا به بقاء اسلام در حکومت کردن خواهند گذاشت که سرنگونی و بزیر کشیدن رژیم اسلامی از دسترس آن دور باشد و مردم بهبود اوضاع را در استحال رژیم فعلی دنبال کنند. اما قیام و سرنگونی رژیم اسلامی، به معنای محکومیت و انزوای هر نوع جریان

منتسب به اسلام و اسلامیت در ایران خواهد بود. مجاهد به مثابه یک سازمان اسلامی و در عین حال خارج حکومت فعلی، نه در حالت استحاله رژیم و نه در حالت قیام و سرنگونی، آلترناتیو مورد توجه مردم نخواهد بود.

۴- پروسه عملی به قدرت رسیدن مجاهد و تثبیت قدرت دولتی اش قابل تجسم نیست. مجاهد در این مورد مطلقاً ساکت است. معلوم نیست از طریق چه مکانیسم مادی و در پی چه سلسله حرکاتی مجاهد قدرت را کسب میکند و مشروعیت و قانونیت آن را در کل کشور و در برابر موانع مهمی که وجود دارد، به کرسی مینشاند. اجازه بدهید برای سهولت بحث فرض کنیم مجاهد به قدرت رسیده است و اینک خانم رجوی در کاخ ریاست جمهوری سلطنت میکند و آقای رجوی چند کوچه بالاتر در ستاد مجاهدین به حکومت مشغول است. حال بگذارید چند سوال ساده در مورد راهی که طی کرده اند مطرح کنیم. برای مثال:

— مجاهد از طریق چه پروسه مشخصی به قدرت رسیده است؟ انقلاب مردمی، کودتای نظامی، اشغال نظامی توسط نیروهای برون مرزی و فتح تهران، یا چه؟ با توجه به طیف وسیع نیروها و جناحها و احزاب سیاسی که همه داعیه قدرت خود را دارند، معلوم نیست که چرا هر یک از این پروسه ها باید مشخصاً مجاهد را سر کار آورده باشد. مردم در چه پروسه ای مشروعیت مجاهدین و شورای ملی مقاومت را قبول کردند. رهبران اعتصابها، اعتراضات خیابانی، تحصن ها و حتی قیام توده ای، آنهم در جامعه ای که عاقبت خامی و خوشباوری و توهمات "همه با هم" سال ۵۷ را به چشم دیده است، چگونه قانونیت دولت مجاهدین را به رسمیت شناخته اند.

— سرنگونی رژیم اسلامی، بر خلاف رژیم شاه، قطعاً با تبخیر آن و اعلام همبستگی بقایای آن با رژیم جدید همراه نخواهد بود. جریان اسلامی در منطقه زنده است و بعلاوه امروزه دوره خانمانی نظامی حتی در قلب اروپا است. جناحهای مختلف رژیم اسلامی هم اکنون بشدت مسلح اند و بصورت احزاب متشکل در درون یک دولت واحد عمل میکنند. شکست جمهوری اسلامی طیفی از احزاب مسلح اسلامی از خود بجا میگذارد که باید یک به یک خنثی و از دور خارج شوند. حتی ضعیف ترین اینها از نظر کمی و تسلیحاتی با نیروی مجاهدین قابل مقایسه نخواهد بود. مجاهد چگونه اینها را از صحنه حذف کرده است. چگونه بر اینها فائق آمده و کنترل دولت مجاهدین یا شورای ملی مقاومت را بر سراسر کشور گسترده است؟

— به سر چپ، کمونیستها و کل جریاناتی که امروز دارند به زبان خودشان میگویند که برای حکومت اسلامی فرضی مجاهد مشروعیت قائل نخواهند بود چه آمده است؟ اینها چگونه از صحنه حذف شده اند و یا قانونیت و رسمیت حکومت خانم و آقای رجوی را پذیرفته اند؟

ابهام و تناقض در استراتژی مجاهدین برای کسب قدرت فراوان است. برخی از اینها را خود سرانشان حس کرده اند. برای مثال، فهمیده اند که اسلامی بودن یک نقطه ضعف جدی در عالم سیاست ایران و در جامعه ای است که یک موج

برگشت وسیع علیه مذهب و حکومت مذهبی را تجربه میکند. مانورهای اخیر برای مدرن و نیمه سکولار جلوه دادن خویش قرار است به این نقطه ضعف فائق بیاید. یا برای مثال حدسهایی زده اند که نمیشود بعنوان یک فرقه معلق در فضا داعیه قدرت سیاسی داشت. باید به یک بستر مبارزاتی و اعتراضی در جامعه تعلق داشت. "تشیع سرخ علوی"، و "جامعه بی طبقه توحیدی" و آرمانهای اقتصادی و سیاسی مقدس بازار تهران و تجار ملی، به دوره قبل از پرواز تاریخی و استحاله سازمان تعلق دارند و سهمی در تعریف هویت امروزی سازمان ندارند. و حتی اگر میداشتند، امروز دیگر باید بطور قطع کنار گذاشته میشدند. پس از تحقیقات زیاد و آزمون خطاهای مختلف بر آن شده اند که خود را ناسیونالیست مصدقی معرفی کنند. این تمهیدات بچه گانه است زیرا تخیل خود را جای واقعیت قرار میدهد. اخلاقیات سازمان مجاهدین، نگرشش به حیات، به جامعه، به انسان، و حتی به خودش، رنگ غلیظ مذهبی دارد، سازمان خاستگاه مذهبی داشته است، سر و لباس فعالین و سخنگویانش اسلامی است و هنوز حتی افعال و احوال شخصیه رهبرانش را با ارجاع به "سنت پیغمبر" توجیه میکند. تا ده روز قبل ربطی به مصدق و جبهه ملی نداشته اند. جامعه و دنیای بیرون، به صرف عکس انداختن خانمی با چارقد زیر پوستر مصدق، مجاهدین را با یک سازمان غیر مذهبی، مدرنیست و متعلق به سنت لیبرال - ناسیونالیستی جبهه ملی و مصدق اشتباه نمیگیرد. و تازه اگر ناسیونالیسم لیبرال شانس قدرت گیری در ایران داشته باشد، که فعلا مورد بحث ما نیست، آنگاه نیروهایی در صحنه سیاسی عملا این حرکت را نمایندگی خواهند کرد و وزیر و وکیل خواهند داد که تاریخا واقعا در این سنت قرار داشته اند. بالماسکه را نمیشود جای زندگی به مردم قالب کرد.

این خوشخیالی ها و خودفریبی ها و این نوع جایگزین کردن "افه" های نمایشی بجای عمل سیاسی واقعی، بی نیاز از هیچ استدلال دیگری، شانس نداشتن مجاهد در آینده سیاسی ایران پس از جمهوری اسلامی را اثبات میکند.

مجاهد و سناریوی سیاه

اگر مجاهد در چهارچوب سناریوی اول، سناریوی "سفید"، جایی ندارد، شانسش در سناریوی سیاه چگونه است؟ امکان اینکه مجاهدین در متن هرج و مرج و جنگ داخلی، و اضمحلال ایران بعنوان یک جغرافیای سیاسی و اداری واحد، به قدرت برسند چقدر است؟

واقعیت اینست که حضور در سناریوی دوم هنر زیادی نمیخواهد. نه فقط مجاهد، و کلیه احزاب و گروههای سیاسی که امروز وجود دارند و یا بخصوص میتوانند با انفجار رژیم اسلامی از درون آن بوجود بیایند، بلکه هر جک و جانور و هر ماجراجویی که بتواند صد نفر را با تامین رزق شان، با تراشیدن هویت قومی و مذهبی خاص برایشان یا صاف و ساده با ارباب و تحریکشان، دنبال خود بکشاند، در کابوس سیاسی آینده ایران جایی خواهد یافت. در یک کشور بحران زده، در یک سرمایه داری شکست خورده و به بن بست رسیده، زیر هر سنگی، ته هر لجنی، یک "رئیس جمهور" و "نخست وزیر" و "رهبر" و "امام" یافت میشود.

مجاهد برخی از شرایط شرکت در سناریوی دوم، سناریوی سیاه، را فراهم کرده است. میداند چگونه میشود پول و حمایت این یا آن دولت را بدست آورد، با بازار اسلحه دست دوم آشنایی دارد، هنر فرقه سازی را یاد گرفته، از سکتاریسم و سازمان پرستی درجه یکی برخوردار است و بخصوص نشان داده است که "اهل بقاء" است و انعطاف پذیری و قدرت تطبیق با شرایط را دارد. اما با همه اینها، در چنان شرایطی مجاهد همچنان جزو بازیگران فرعی صحنه خواهد بود. مجاهد میتواند در آن زمان رئیس جمهور هم داشته باشد. در واقع تنها در این حالت است که رویای ریاست جمهوری اینها میتواند جامه عمل بپوشد - بعنوان بخشی از کابوس مردم. اما "رئیس جمهور رجوی" در آن حالت یکی از چندین و چند رئیس جمهور و نخست وزیر و رهبر خود گمارده در کشور خواهد بود که با توپ و خمپاره به سر و کله هم میزنند و شهر و خانه و کارخانه و بیمارستان و مدرسه مردم را روی سرشان خراب میکنند.

مجاهد، حتی برخلاف ترجیح سیاسی آگاهانه اش، ماهیتا سازمانی متعلق به این کابوس است. یکی از حالاتی که اتفاقا این انفجار میتواند رخ دهد و این فاجعه آغاز شود، اینست که غرب بخواهد مجاهد و یا جریانی از این نوع را با فشار و بند و بست و معرکه گیری در تهران سر کار بیاورد و به مردمی که رژیم اسلامی را بزیر میکشند تحمیل کند. جامعه و نیروهای سیاسی مختلف آن در مقابل این برنامه عکس العمل حاد نشان خواهند داد. از نقطه نظر ترقی خواهی در کشور، تلاش در تکرار سناریوی خمینی فراخوانی به ادامه مبارزه انقلابی است. از نظر ارتجاع سرنگون شده و شاخه های مختلف آن، سر کارآمدن یک حکومت فرقه ای مجاهدینی به معنی از نفس افتادن جنبش و انقلاب مردم و چراغ سبزی برای باقی ماندن در صحنه رقابت و اعاده قدرت خویش است. استراتژی مجاهد برای تشکیل دولت، شاید بر خلاف میل خود آنها، تنها یکی از چاشنی های ممکن برای انفجار اوضاع و شروع کابوس جنگ داخلی و هرج و مرج در ایران است.

کدام آینده، کدام آلترناتیو؟

آیا اصولا سناریوی سیاه قابل اجتناب است؟ کدام نیروها میتوانند جامعه را از این تنگنا عبور بدهند و یا حتی در صورت وقوع جنگ داخلی و هرج و مرج به سریعترین شکل به آن خاتمه بدهند؟ چه باید کرد؟ توجه به نفس همین دوراهی اساسی در اوضاع سیاسی آتی، برای هر نیروی سیاسی در اپوزیسیون ایران ضروری است. خیلی چیزها در فردای ایران، و از جمله نفس زندگی و بقاء میلیونها انسان، به این بستگی دارد که جریانات جدی در اپوزیسیون امروز چگونه به این مساله نگاه میکنند و تا چه حد نفس اجتناب از این سناریوی سیاه در جریان سرنگونی رژیم منحوس اسلامی یک محور تاکتیکیهای آنهاست. این بهر حال باید موضوع یک مقاله مستقل در شماره های بعد باشد. اما اینجا به اختصار به چند نکته میتوان اشاره کرد.

۱- بنظر من سناریوی سیاه اگرچه با توجه به داده های امروز محتمل تر است، هنوز قابل اجتناب است.

۲- هر روند سیاسی که در آن جریان‌ات قومی، فرقه‌ای، مذهبی، سرکوبگر، غیر سکولار و غیر مدرن به قدرت نزدیک شوند، روندی در جهت تحقق سناریوی سیاه است. تنها یک دولت آزاد، مدرن، سکولار، مبتنی بر برسمیت‌شناسی وسیع‌ترین حقوق مدنی و رفاهی، مخالف هر نوع تبعیض در جامعه، و متعهد به فراهم آوردن یک چهارچوب سیاسی و قانونی آزاد برای کشمکش جنبشها و نیروهای اجتماعی، میتواند تضمینی علیه کابوسی باشد که جامعه و مردم در ایران را تهدید میکند. هر رگه‌ای از ارتجاع و عقب ماندگی در حکومت و یا در آلترناتو حکومتی‌ای که شکل می‌گیرد وجود داشته باشد، مستقیماً عاملی به نفع اوضاع سیاه خواهد بود.

۳- کدام نیروها میتوانند اجزاء یک روند "متعارف" و "سفید" باشند؟ طبقه کارگر و کمونیستها باید ستون یک چنین آلترناتیوی باشند. اما دامنه نیروهای اجتماعی‌ای که در چنین روندی ذینفع هستند، وسیع‌تر است. واقعیت اینست که تهدید واقعی از جانب نیروها و احزابی است که ریشه‌ای در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری ایران امروز ندارند. جریان‌ات حاشیه‌ای، از نوع خود مجاهدین، که منافع محدود و غالباً فرقه‌ای را نمایندگی میکنند و در حرکت و مصالح اجتماعی طبقات اصلی یک جامعه سرمایه‌داری ریشه ندارند. جریان‌ات اجتماعی واقعی که مسائل و منافع دیرپا تر و بنیادی تر در مبارزه طبقاتی را نمایندگی میکنند، همه در طی شدن یک روند "متعارف" ذینفعند. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و رفرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در بر می‌گیرد، منطقاً نیروهای یک سیر تحول "متعارف" هستند. بعلاوه، و این نکته بسیار مهم است، یک نظام سیاسی آزاد، مدرن و سکولار، خواست بخش بسیار وسیعی از مردم است. این مهم‌ترین درسی است که مردم از زندگی در جمهوری اسلامی گرفته‌اند. اند.

همانطور که گفتم، این مباحث باید در مطلب دیگری، مستقل از مجاهد و ماجراهایش، مورد بحث قرار بگیرد. تا آنجا که به مجاهد مربوط میشود، باید گفت این جریان غیر مسئول، نابالغ، کم سیاسی و ماجراجوست. دروازه دولت و قدرت سیاسی در ایران به روی آن باز نیست. خیری به مردم نخواهد رساند، اما مانند همه جریان‌ات مشابه بخصوص در دنیای پس از جنگ سرد، میتواند مایه دردسر جدی آنها باشد. برای کسی که کمی به فردا فکر کند، نمایش امروز اینها ابداً با مزه نیست.